**نحوه رفتار استاد شهيدمرتضي مطهري(ره) با همسرش** 

خلاصه : همسر شهيد مطهري مي گويد: يادم هست يك بار براي ديدن دخترم به اصفهان رفته بودم و بعد از چند روزي با يكي از دوستانم به تهران برگشتم. نزديكي هاي سحر بود كه به خانه رسيدم. وقتي وارد خانه شدم، ديدم همه بچه ها خواب هستند، ولي آقا ...

خوشبختانه در سال هاي بعد از پيروزي انقلاب، به دليل فراهم آمدن بستر حضور عيني و عملي بسياري از عالمان متعهد و مصلحان ديني در عرصه هاي مختلف اجتماع و طرح و تبيين نقطه نظرات آنان در جامعه و نيز چگونگي رفتار آنان با بانوان به ويژه همسر و دخترانشان، بسياري از ابهامات و شبهاتي كه در خصوص حقوق، وظايف و تكاليف زنان در جامعه وجود داشت، پاسخي روشن داده شد، كه مي بايست در تمامي شؤون زندگي فردي و اجتماعي ما به كار گرفته شود.
در اين بخش، نگاهي كوتاه به نحوه رفتار پاره تن امام، استاد شهيدمرتضي مطهري با همسر گراميشان خالي از لطف نخواهد بود. همسر ايشان مي گويد:

«در مدت 26 سالي كه با ايشان زندگي كردم، هميشه با يك حالت تواضع و آرامش با من رفتار مي كردند، با صداي متين و چهره خندان، به طوري كه من با يك ارادت و عشق خاصي كار مي كردم و علاقه شديد ايشان به من و محبت هايي كه مي كردند، مرا در انجام كارهاي منزل رغبت و شوق عجيبي مي بخشيد. من بسيار كم سن و سال بودم كه به منزل ايشان آمدم. ولي با همه آن كمي سن، هيچ وقت يادم نمي آيد كه از ايشان ناراحتي و رنجي ديده باشم. بسيار مهربان و با گذشت بودند، و به آسايش و راحتي من و بچه ها اهميت مي دادند. آنقدر با من صميمي و نزديك بودند كه رنج و ناراحتي مرا نمي توانستند تحمل كنند. يادم هست يك بار براي ديدن دخترم به اصفهان رفته بودم و بعد از چند روزي با يكي از دوستانم به تهران برگشتم. نزديكي هاي سحر بود كه به خانه رسيدم. وقتي وارد خانه شدم، ديدم همه بچه ها خواب هستند، ولي آقا بيدار است. چاي حاضر كرده بودند، ميوه و شيريني چيده بودند و منتظر من بودند. دوستم از ديدن اين منظره بسيار تعجب كرد و گفت: همه روحانيون اين قدر خوب هستند! بعد از سلام و عليك، وقتي آقا ديدند، بچه ها هنوز خوابند. با تأثر به من گفتند: مي ترسم يك وقت من نباشم و شما از سفر بياييد و كسي نباشد كه به استقبالتان بيايد.

يك وقت هم من و ايشان به سفر كربلا رفته بوديم. وقتي به خانه برگشتم، دو سه تا از بچه ها خواب بودند. ايشان ناراحت شدند و با بچه ها دعوا كردند كه چرا وقتي مادرتان از سفر كربلا برگشته، همه شما به استقبالش نيامديد؟! بسيار مهربان بودند. بعد از چندين سال زندگي، همان مهر و محبت روزهاي اول ازدواج بين ما برقرار بود. روزهاي پنجشنبه و جمعه وقتي ايشان به قم مي رفتند، من لباس هايشان را مي شستم و مرتب مي كردم. اتاقشان را منظم مي كردم و منتظر مي ماندم تا برگردند. خلاصه هرچه از صفا و محبت و تقواي ايشان بگويم، كم گفته ام. ايشان از تمام مسائل خانه خبر داشتند و در بيشتر كارها به من و بچه ها كمك مي كردند.

ايشان بزرگ ترين حامي و هادي من و بچه ها بودند. بيشتر صبح ها چاي درست مي كردند. در تمام طول زندگي به ياد ندارم كه به من گفته باشند يك ليوان آب به ايشان بدهم. از ظلم به زن ها بسيار ناراحت و منقلب مي شدند. هميشه مي گفتند: زن نبايد استثمار شود.

رفتار محترمانه و صميمانه اي بين من و ايشان بود. ايشان به خانم ها خيلي احترام مي گذاشتند و هميشه مي گفتند زن در جامعه ما خيلي استثمار مي شود. يك بار كه براي معالجه مرحوم علامه طباطبائي قدس سرّه با ايشان به خارج از كشور رفته بوديم، عده اي از دخترها و خانم هاي دانشگاهي پيش ما آمدند و به آقا گفتند: علماي اسلام به زن هايشان چندان احترام نمي گذارند و اسم آن ها را هميشه با نام «بي ادبي!» و چيزهاي ديگر مي برند، آن ها را در هيچ كاري شركت نمي دهند.

آقا جواب دادند: خير، اين طورها نيست؛ و خيلي از حقوق زن در اسلام صحبت كردند؛ از جمله گفتند: اسلام حق بسيار زيادي براي خانم ها قايل شده كه حتي مي گويد، وظيفه ندارد به بچه خودش هم شير بدهد، چه برسد به كارهاي ديگر.
يادم هست وقتي ايشان كتاب «نظام حقوق زن» را مي نوشتند، گاهي راجع به اين موضوعات با من صحبت مي كردند. ايشان از رنج و ظلم به يك زن خيلي ناراحت مي شدند و آن را ننگي بر مردان مي شمردند و البته نظر ايشان را درباره زن مسلمان مي توانيد از لابلاي كتاب هايي كه نوشته ايد، پيدا كنيد. من خودم پيش ايشان قرآن و عربي ياد گرفته ام. بچه ها هم عربي و درس هاي ديگر را از ايشان ياد گرفته اند. چند سالي بود كه من عربي را فراموش كرده بودم. همين اواخر ايشان يك كلاس در منزل براي ما گذاشته بودند كه من و دخترها و يكي از دامادها و نيز پسرها جامع المقدمات مي خوانديم. ايشان آن قدر مهربان بودند كه خدا مي داند. عاطفه و مهر عجيبي بين ما بود. در بين حرف هايشان از عرفا و مقرّبان درگاه خداوند و اولياي خدا حرف مي زدند و بدون اين كه مستقيماً با من حرف بزنند، به صورت مثال هاي ساده و پرمعنا مرا به تقوا و فضيلت دعوت مي كردند.

